کل جامعه کنکوری شده است

نقد کنکور از دهه هفتاد با نقد گوینده آقای اباذری شروع شد که بسیار هم مورد توجه قرار گرفت. اما زمانی که آقای اباذری به نقد کنکور پرداخت، صرفا آموزش و پرورش در گیر کنکور شده بود. اما امروز در دهه نود دانشگاه‌ها کنکوری شده‌اند و شرایط بسیار تغییر کرده است. یعنی بلایی که سر آموزش و پرورش آمد، حالا بر سر دانشگاه‌ها آمده. نه فقط دانشگاه‌ها که کل جامعه تابع این مساله کنکور شده است.

مطالعات فرهنگی

محسن آزموده

زندگی روزمره در سال‌های اخیر برای پژوهشگران علوم اجتماعی اهمیت ویـژه‌ای یافته است. به خصوص که با افول اقبال به کلان روایت‌های سیاسی و اجتماعی، اصل زندگی و کیفیت و نحوه آن برای مردمان به تنها آرمان قابل اعتنا بدل شده است و همه مدام در این فکر و خیالند که چه بخورند و چه بپوشند و چطور سلامت جسم و روان شان را حفظ کنند و چگونه مناسبات بهتری با یکدیگر داشته باشند و... چیزی که به‌طور کلی می‌توان مصداق عباس کاظمی آن را «ایدئولوژی مصرف خواند. در چنین شرایطی مطالعه زندگی روزمره «ضرور» می‌آنکار نایذیر است. گو اینکه چنین رویکرد مطالعاتی به جامعه واقعیت‌های ناید که گرفته شده‌اما روشنگری را برای پژوهشگران آشکار و جنبه‌هایی مغفول از حیات آدمیان را در جسته می‌کند که تاکنون کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. عباس کاظمی، علوم هیات علمی پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم از معدود پژوهشگران علوم اجتماعی در ایران است که این ضرورت را خوبی دریافته و در سال‌های اخیر توجه ویژه و گسترده‌ای به مقوله زندگی روزمره و معطوف داشته است. او که پیش از این در کتاب ارزشمند «پرسه‌زنی و زندگی روزمره ایرانی» رویکرد خود را به این مقوله روشن کرده بود، حالا هم با انتشار کتاب «امر روزمره در از حیات ایرانی» گام مهم و موثر دیگری در این زمینه برداشته است. او در این کتاب ضمن معرفی حوزه‌های تازه‌ای در مطالعات زندگی روزمره مثل مطالعه نائائسان‌ها و چیزها، بحث‌های خواندنی و مهمی درباره تحول امر روزمره در جامعه ایران بعد از انقلاب مطرح کرده است. به همین مناسبت با او به گفت‌وگو نشستیم که از نظر می‌گذرد:

***

بحث را اگر مباحث باشید با اشاره به بحث ادبیات زندگی روزمره در ایران آغاز کنیم. شما در گفتارهای پیشین از جامعه‌شناسی ادبیات درباره زندگی روزمره در ایران صحبت کرده‌اید. دوره نخست که بیشتر با جامعه‌شناسی ادبیات و علوم اجتماعی خود شناخته می‌شود؛ دوره دوم که بیشتر با جامعه‌شناسی انتقادی لوفور شناخته می‌شود و رویکرد سوم که بحث از کردار زندگی روزمره است. اگر ممکن است در این باره بیشتر توضیح دهید و بفرمایید که ادبیات زندگی روزمره در ایران چطور وارد شد و شما خودتان کجای این مراحل قرار می‌گیرید؟

دسته‌بندی‌ای که شما به آن اشاره کردید، برمی‌گردد از این بر اساس فهم خودم از مطالعات زندگی روزمره در ادبیات خارجی و واکنش‌هایی که در ایران داشته‌ام. صورتبندی کرده‌ام. هدف این بوده که نشان دهم کسانی که از زندگی روزمره بحث می‌کنند، این موضوع را از زوایایی مختلف می‌بینند و موضوع نیستند که از دیدگاه زندگی روزمره به موضوع‌های بسیار متفاوت است که آنها گویاگویی‌های این سبک‌ها از عمد تاندیده می‌گیرند. مثلا موضوعه شدن اوقات‌ها است تنهایی در جایی از نظریه‌های زندگی روزمره صحبت کرده بودم. مثلا موضوعه شدن اوقات‌ها حاصل بلومری از ملاک قرار داده است یا کسانی در حلقه، حلقه، حلقه و مثل آقای فرهاد وهرام و دیگران بلومری که زندگی روزمره صحبت می‌کنند. عمدتا به نظریه انتقادی (critical theory) زندگی روزمره می‌پردازند. اما خیلی وقت‌ها محتوی نیست که آن می‌شود عناصری هم بافت کنه مردم یا آن دلخوش هستند و یا آن فضای زیسته خودشان را می‌سازند و تجربه می‌کنند.

کتاب شناسی ایرانی زندگی روزمره

ویدیو علیه مکتب فرانکفورت

در آن دوره مردم چطور باوید بر رفتار می‌کردند. اگر دفت کنید، می‌بینید هر دو جبه مثبت و منفی حضور دارد. یعنی صرفا آن نگاه انتقادی مکتب فرانکفورتی که می‌گوید نسبت، بلکه در ویدیو نسبت، بلکه در آن می‌شود عناصری هم بافت کنه مردم یا آن دلخوش هستند و یا آن فضای زیسته خودشان را می‌سازند و تجربه می‌کنند.

مادر ایران در حوزه مطالعات فرهنگی وقتی از زندگی روزمره بحث می‌کنیم، اما عمدتا موجه تئوری‌های پسا ساختارگرایانه از میشل فوکو به بعد هستیم

برخی به پدیدارشناسی می‌پرداختند، برخی به نظریه انتقادی از جاغ می‌دادند و در نتیجه شاهد هرج و مرجی در ادبیات روزمره بوده و هستیم. به همین دلیل برای پیشگیری از این آشفتگی، به تفاوت این سنت‌ها اشاره کردم. بر همین اساس سه رویکرد را متمایز کردم. رویکرد اول پروژه فهم است یعنی کسانی که به سنت پدیدارشناسی، سنت‌های خردی چون کنش متقابل نمادین می‌پردازند، آنها بیشتر دنبال این هستند که بفهمند در زندگی روزمره چه اتفاقی می‌افتد. مثلا کار آقای نمحمدالله فاضلی را بیشتر در سنت خرد قرار می‌دهم؛ سنتی که می‌گوئند توصیفی فربه از رویدادهای جزئی زندگی روزمره ارایه کند. سنت فهم زندگی روزمره، ادبیات بسیار سیاسی‌تری دارد و از این حیث قبل منافقه است که کسانی که با رویکرد نظریه انتقادی به زندگی روزمره پرداخته‌اند این انتقاد را مطرح کردند که سنت‌های زندگی روزمره‌ای که مبنای فهم ما هستند، خودشان می‌توانند مخدوش باشند و به قدرت آغشته باشند. یعنی معناهایی که ما در زندگی روزمره با آنها کار می‌کنیم و از طریق آنها با یکدیگر تعامل پر قرار می‌کنیم و زندگی روزمره‌مان را شکل می‌دهیم، می‌توانند ایدئولوژیک باشند. وقتی شما بر توصیف صرف تاکید می‌کنید، متوجه این معانی ایدئولوژیک نمی‌شوید و آن را به عنوان معانی طبیعی فرض می‌گیرید و بعد با آنکار می‌کنید. بنابراین نظریه انتقادی این هنـدر را به می‌دهد که باید با ناگهانه انتقادی به زندگی روزمره، به معانی، به زیست جهان و عناصری از زندگی روزمره فهم ما را شکل می‌دهند، برخورد کنیم. بنابراین پروژه نقد زندگی روزمره که با سنت انتقادی شروع می‌شود، پدید می‌آید که خـود هابرماس یکی از سـردمداران پروژه ناگهانه انتقادی است که می‌گوید جلوریاد بد زندگی روزمره را نقد کنیم. البته این متفکران در ادبیات غربی و با مفاهیم خودشان به این بحث می‌پردازند، مثلا از این بحث می‌کنند که چطور ارزش‌های سرمایه‌داری عرصه فرافت و فرهنگ را تصاحب و دستکاری می‌کند و ما در عرصه فرهنگ معناسازی می‌کنیم. در حالی که نمی‌دانیم این معنـاسازی‌ها از طریق دستگاه‌های ایدئولوژیک سرمایه‌داری صورت می‌گیرد. بنابراین باید زندگی روزمره را نقد کرد. اما در جامعه ایران البته دستگاه‌های ایدئولوژیک معناهای دیگری دارند و از طریق دیگری می‌توان بحث کرد. زیرا دستگاه‌های ایدئولوژیک معانی‌ای را برای ما می‌سازند که ما آنها را خوب و بد ارزش می‌دانیم و یا آنها کار می‌کنیم.

یعنی شما رویکرد انتقادی را ضروری و لازم می‌دانید؟

بله، به نظر من این پروژه لازم است و این از ادبیات توصیفی فاصله می‌گرفت. اما پروژه مقاومت در زندگی روزمره که در مطالعات فرهنگی تعریف می‌شود، فضای دیگری را باز می‌کند. در این پروژه گفته می‌شود که درست است که در این پروژه گفته می‌شود که می‌توانند به قدرت آغشته شده باشد و ناخالصی داشته باشد و قدرت همه جا حضور داشته باشد، اما این طور نیست که مقاومتی شکل نگیرد. یعنی ما به عنوان کنشگران زندگی روزمره نتوانیم فضاهایی به وجود بیاوریم که بر برجوحه کنشگری بشویم که بتوانیم در مقابل قدرت مقاومت کنیم. البته این متفکران در ادبیات غربی و با مفاهیم خودشان به این بحث می‌پردازند، مثلا از این بحث می‌کنند که چطور ارزش‌های سرمایه‌داری عرصه فرافت و فرهنگ را تصاحب و دستکاری می‌کند و ما در عرصه فرهنگ معناسازی می‌کنیم. در حالی که نمی‌دانیم این معنـاسازی‌ها از طریق دستگاه‌های ایدئولوژیک سرمایه‌داری صورت می‌گیرد. بنابراین باید زندگی روزمره را نقد کرد. اما در جامعه ایران البته دستگاه‌های ایدئولوژیک معناهای دیگری دارند و از طریق دیگری می‌توان بحث کرد. زیرا دستگاه‌های ایدئولوژیک معانی‌ای را برای ما می‌سازند که ما آنها را خوب و بد ارزش می‌دانیم و یا آنها کار می‌کنیم.

یعنی شما رویکرد انتقادی را ضروری و لازم می‌دانید؟

بله، به نظر من این پروژه لازم است و این از ادبیات توصیفی فاصله می‌گرفت. اما پروژه مقاومت در زندگی روزمره که در مطالعات فرهنگی تعریف می‌شود، فضای دیگری را باز می‌کند. در این پروژه گفته می‌شود که درست است که در این پروژه گفته می‌شود که می‌توانند به قدرت آغشته شده باشد و ناخالصی داشته باشد و قدرت همه جا حضور داشته باشد، اما این طور نیست که مقاومتی شکل نگیرد. یعنی ما به عنوان کنشگران زندگی روزمره نتوانیم فضاهایی به وجود بیاوریم که بر برجوحه کنشگری بشویم که بتوانیم در مقابل قدرت مقاومت کنیم. البته این متفکران در ادبیات غربی و با مفاهیم خودشان به این بحث می‌پردازند، مثلا از این بحث می‌کنند که چطور ارزش‌های سرمایه‌داری عرصه فرافت و فرهنگ را تصاحب و دستکاری می‌کند و ما در عرصه فرهنگ معناسازی می‌کنیم. در حالی که نمی‌دانیم این معنـاسازی‌ها از طریق دستگاه‌های ایدئولوژیک سرمایه‌داری صورت می‌گیرد. بنابراین باید زندگی روزمره را نقد کرد. اما در جامعه ایران البته دستگاه‌های ایدئولوژیک معناهای دیگری دارند و از طریق دیگری می‌توان بحث کرد. زیرا دستگاه‌های ایدئولوژیک معانی‌ای را برای ما می‌سازند که ما آنها را خوب و بد ارزش می‌دانیم و یا آنها کار می‌کنیم.

موضع خودتان در میان این سه رویکرد کدام است؟

من در بحث زندگی روزمره معتقدم که باید جایی ایستاد که بتوان از مولفه‌های سودمند هر سه عنصر استفاده کرد یعنی فکر می‌کنم هم پروژه فهم را لازم است و هم پروژه انتقادی را لازم است و ما باید به نقش قدرت در شکل دهی زندگی روزمره توجه کنیم، ضمن این باید متوجه باشیم که آدمی می‌تواند در زندگی روزمره کار کند که با ابزارهای جزئی تحلیل‌گری به کار می‌رود. یعنی ما باید چه چیزی را انتخاب کنیم. بنابراین هدف من ایجاد یک منظومه تحلیلی است. بنابراین هدف من ایجاد یک منظومه که گویاهای بسیار بسیار در امور خاه ماخذه می‌کنند و هم تحقیقات اجتماعی نشان می‌دهد که خاه در کتاب بحث می‌شود و بیشتر به نقد کتاب‌ها و ساندویچ‌هایی که آن از ده خاه حرف می‌زند. یعنی فرهنگ نو نوشتاری نیست. نگاه نوشتاری خودش ایدئولوژیک